

بسم الله الرحمن الرحيم

قرآن و واقع اجتماعی در اندیشه نوسلفی گری با تأکید بر آراء سید قطب

فاضل گرانمایه و دوست دیرین جناب حجت الاسلام والمسلمین رسول جعفریان در ۲۸ اسفند ماه طی تماس تلفنی بشارت دادند که جمع آوری یادنامه‌ای برای چهلمین روز درگذشت غم‌انگیز مرحوم حجت الاسلام والمسلمین سیدهادی خسروشاهی همّت گماشته‌اند.

نگارنده در سنین نوجوانی و پیش از انقلاب اسلامی با قلم و نام ایشان آشنا شد، آثار مکتوب این عزیز در گذشته از جمله آثاری بود که نسل ما را با فضای تفکر اجتماعی و سیاسی اسلام و احیاء فکری دینی و شخصیت‌هایی چون سیدجمال‌الدین اسدآبادی و سید قطب درگیر کرد. در طی عمر پربرکت همواره تلاش گری خستگی ناپذیر در عرصه علم و فرهنگ بوده و آخرین خدمت علمی ایشان همکاری با انتشارات بوستان کتاب دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم در جمع آوری و نهایی سازی مجموعه آثار علامه طباطبائی بود که ۹ مجلد آن به چاپ رسیده است و در آخرین ملاقات من با ایشان که در شب پنجشنبه ۳۰ بهمن ماه در سالن دفتر تبلیغات اسلامی و به مناسبت سالگرد وفات صدیق ارجمند مرحوم محمد جواد صاحبی بود، خبر دادند که جلد دهم و پایانی این مجموعه را جهت نشر تحویل داده‌اند. برای من بسی تلخ و ناگوار بود که پیش و پس از سخنرانی‌ام در آن مجلس در کنار او بنشینم و هفته بعد ناباورانه خبر ارتحال او را بشنوم.

خداوند متعال روح این عالم مجاهد و خدوم را با آباء طاهرینش محمد و آل محمد علیهم افضل صلوات المصلین محشور فرماید.

در انتخاب مطلب برای یادنامه سعی کردم در زمینه‌ای بنگارم که مورد علاقه و توجه آن مرحوم بوده است. او در حیات فکری و معرفتی خود علاقه‌مند به جریان‌های اسلامی به ویژه اخوان المسلمین بود که برخی شخصیت‌های آن نظیر سیدقطب از پیش قراولان اسلام سیاسی و نیز نوسلفی گری بوده‌اند از این‌رو، در این نوشتار به پاسخ نوسلفی گری به مشکله قرآن و واقع اجتماعی می‌پردازم و بر آراء سیدقطب تأکید خاص دارم.

احمد واعظی

حوزه علمیه قم

۱۳۹۹/۱/۳

مطابق با مبعث نبی مکرم اسلام

۱- پیش درآمد:

یکی از مباحث و مسائل جدی روزگار ما نسبت میان قرآن و نصوص دینی با واقع اجتماعی است. مسأله اصلی این است که با توجه به سیالیت و تغییر پذیری واقعیات اجتماعی و تغییر سبک زندگی بشر و آهنگ تغییری که در انحاء مناسبات اجتماعی بشر در بستر زمان مشاهده می‌کنیم چگونه قرآن می‌تواند نقش هدایتی خویش را در قبال چگونه زیستن آدمی در مقاطع مختلف تاریخی بر عهده داشته باشد؟ آیا قرآن و نصوص دینی به طور متصلب و سخت گیرانه تنها با یک نوع خاص از واقع اجتماعی کنار می‌آیند یا آن که ظرفیت هدایت‌گری و تنظیم‌گرایانه محتوای قرآنی به گونه‌ای است که در ظروف مختلف واقع اجتماعی می‌تواند ایفای نقش کند. این بحث چالشی و مناقشه برانگیز پاسخ‌های متعددی را از سوی جریان‌های فکری مختلف در جهان اسلام در پی داشته است.

یکی از این پاسخ‌ها از سوی نوسلفی‌گری مطرح شده است که هدف مقاله پرداختن به پاسخ آن‌ها، به ویژه از منظر سید قطب، به این مسأله خاص است.

نوسلفی‌گری را که در دهه‌های اخیر رشد و بروز قابل توجهی یافته است را می‌توان در مقایسه با سلفی‌گری تاریخی که جنبه اعتقادی دارد، «سلفی‌گری هویتی» نامید.

واقعیت این است که مدرنیته با ایجاد تحوّل در زندگی فردی و اجتماعی بشر و تضعیف نقش دین و اخلاق و معنویت در حیات جمعی و عرصه عمومی، جوامع سنتی از جمله جوامع اسلامی را با بحران هویتی و اجتماعی روبه‌رو کرده است. تغییرات فرهنگی و اجتماعی ناشی از مدرنیته در قالب گسترش شهرنشینی، دنیاگرایی و رفاه و لذت‌طلبی، رشد تساهل و تسامح مذهبی، تضعیف جزم‌گرایی فکری و اعتقادی و نیز تمایل به فردگرایی و آزادی‌های فردی، سنت و عناصر سازنده هویت سنتی را به انزوا، اضمحلال و طرد و هضم تهدید می‌کند. از این‌رو در بسیاری از جوامع شاهد حرکت‌های بنیادگرایانه و بازگشت به سنت هستیم که واکنشی اعتراضی به روند نوگرایی و نوسازی جوامع است تا به این وسیله، هویت از دست رفته یا در معرض زوال، به نوعی حفظ یا بازگردانده شود.

نوسلفی‌گری و بنیادگرایی اسلامی که در دهه‌های اخیر رشد مشهودی یافته است در قالب اسلام انقلابی، اسلام سیاسی، اصلاح‌گری و بدعت‌ستیزی، سلفی‌گری جهادی جلوه‌گر شده است و واکنشی هویت‌خواهانه دارد.

لازم به ذکر است که بسیاری از جریان‌های افراطی و جهادی و تکفیری در درون طیف گسترده نوسلفی‌گری اسلامی پیوند خویش را با سلفی‌گری اعتقادی و تاریخی حفظ کرده است و آراء و عقاید این تیمه پشتوانه اصلی اعتقادی آنان را تشکیل می‌دهد.

نوسلفی‌گری هویتی علیرغم تنوع و تکثر در سه امر و قاعده مهم مشترک هستند:

الف) واقع اجتماعی حاکم بر جوامع اسلامی معاصر، غیر اسلامی و غیر منطبق بر موازین قرآنی است و نوعی انحراف از اسلام راستین محسوب می‌شود.

ب) دوران سلف و عصر صحابه و تابعین، تبلور یافته اسلام راستین و مشتمل بر مدینه فاضله اسلامی است. اسلام بکر و غیر آلوده به تقلید و سنت‌های غلط و بدعت‌آمیز و انحاء انحرافات فکری و رفتاری را در آن عصر و دوران بایستی جستجو کرد.

ج) وظیفه دینی، جهاد و مبارزه و تلاش در جهت تغییر واقع اجتماعی موجود بر وفق واقع اجتماعی مطلوب ترسیم شده در قرآن و سنت است. ضرورت بازگرداندن واقع‌های اجتماعی منحرف از اسلام به قالب و الگویی از مناسبات اجتماعی که در اندیشه و رفتار سلف صالح از قرآن و سنت نبوی متجسد است.

۲- واقع اجتماعی به مثابه جامعه جاهلی

نگارنده بر آن است که سیدقطب جدی‌ترین و موثرترین متفکری است که نوسلفی‌گری هویتی را نمایندگی می‌کند و این رویکرد و قواعد سه‌گانه فوق را به خوبی در آثار مکتوب خویش به ویژه کتاب «معالم فی الطریق» به استناد آیات قرآنی تئوریزه می‌کند. نقطه شروع اندیشه اصلاحی و انقلابی وی «جاهلی» خواندن جوامع معاصر اسلامی است. وی در این نگاه وام‌دار ابوالاعلی مودودی و کتاب «الاسلام و الجاهلیه» او است. مودودی به این نکته اشاره می‌کند که در مورد اجتماع و این که قواعد و نظامات حاکم بر آن و نحوه همکاری و دوستی و دشمنی و دیگر مسائل مربوطه به آن بر چه پایه و مبنایی استوار شود و برنامه‌های مختلف مربوط به فرهنگ و عمران و دیگر ابعاد زندگی اجتماعی چگونه باشد از امور مورد اختلاف میان آحاد انسان‌ها است. راه اول آن است که انسان به حواس خود اعتماد کند و هرچه از راه حس درک می‌کند مبنای عمل و برنامه خود قرار دهد. وی این راه را جاهلیت محض می‌خواند راهی که برای عالم، مالک و صاحبی نمی‌شناسد و سعادت و شقاوت را به همین دنیا منحصر می‌داند. و اخلاق و معنویت فاقد اساس و مبنا می‌شود.

طریقه و راه دوم آن است که شخص، گمان و حدس و تخمین را ضمیمه محسوسات خود قرار دهد و نتیجه حاصل از آن را درباره این مسائل ملاک و مأخذ عمل قرار دهد. از نظر مودودی این طریقه دوم در سه نظریه و قالب متجسد شده است.

الف) انحاء شرک و بت‌پرستی و اعتقاد به خدایان دروغین، یکی از خروج‌های اعتماد به حدس و گمان در کنار اعتناء به محسوسات است.

هر هیأت اجتماعی که بر قواعد و اعتقادات شرک‌آمیز تأسیس شود، از نظر مودودی، دنباله‌روی هیأت اجتماعی جاهلیت محض خواهد بود و در زمینه اخلاق و اعمال نیک و اوضاع عمران و سیاست و نظام اقتصادی و علوم و ادبیات، بین دو طریق شرک و جاهلیت محض فرق اساسی و اصولی وجود نخواهد داشت.^۱

ب) نظریه رهبانیت که بر انزوایی و دوری‌گزیدن از زندگی اجتماعی ترغیب می‌کند و مردمان نسبت به تمدن و عمران و آبادانی به دیده منفی و سلبی می‌نگرند با این مشکل روبه‌رو است که شعله نیروی عملی آنان به خاموشی می‌گراید و زمینه برای سلطه جباران و زورگویان بسیار فراهم می‌شود. افزون بر این که با فطرت آدمی در تضاد و ناسازگاری است.

ج) وحدت وجود. از نظر مودودی نظریه سوم که از جمع میان حدس و گمان و تخمین با حس و شهود بر می‌خیزد و راه حلی برای آن مسائل اساسی ارائه می‌دهد، اعتقاد به وحدت وجود عرفانی است که همه موجودات را مظاهر خارجی

۱- المودودی ابوالاعلی، الاسلام و الجاهلیه، مؤسسه الرساله، ۱۳۹۵ ق، صفحات ۱۰ و ۲۱.

موجود واحدی می‌داند که در حقیقت، جز او موجودی وجود ندارد. نتایج عملی این گونه نگاه و جهان‌بینی در عرصه اجتماع و مناسبات انسانی نظیر نتایج عملی مکتب رهبانیت است.^۱

طریقه سوّم آن است که پاسخ پرسش‌های بنیادین را از پیامبران که حقیقت را از منبع و منشأ آن به دست آورده‌اند جستجو کنیم. برخلاف نظریات جاهلیت این نظریه برای زندگی فردی طریق منظم و محدودی را مشخص می‌کند و با تأکید بر حاکمیت الهی و ربوبیت تشریحی او و مالکیت خدای واحد، اساس مجتمع بشری را متحول می‌کند و ریشه حاکمیت بشری و تسلط فردی بر فرد دیگر از بین می‌رود و روح تقوی و علوّ همت و اخلاق و ادب را در عمران و حیات مدنی بسط می‌دهد. این مدینه فاضله چهارده قرن پیش در صدر اسلام فعلیت پیدا کرد.^۲

خلاصه آن‌که از نظر مودودی هر جامعه‌ای که براساس نظریه و بنیان‌های معرفتی غیر از اعتقاد به حاکمیت الهی و عبودیت او و نفی حاکمیت بشری شکل بگیرد در عمل، مسیر جاهلیت محض را پیموده است و تبعیت از شهودات و حاکمیت بشری و تن دادن به سلطه و اقتدار بشر بر بشر را مبنای حیات اجتماعی و نظام معیشت و روابط انسانی قرار داده است.

سیدقطب به طور شفافتر و صریح‌تر راجع به جاهلی بودن نظام‌های حاکم بر مناسبات اجتماعی جوامع بشری اظهار نظر می‌کند. از نظر وی اصولاً هر جامعه‌ای غیر از جامعه اسلامی، جامعه جاهلی است. شاخص و معیار پذیرش حاکمیت الهی و عبودیت است. هر جامعه‌ای که عبودیت خود را در بینش اعتقادی و در شعائر تعبّدی و در قانون‌گذاری به خداوند منحصر نگرداند جاهلی است. براساس این تعریف تمام جوامع فعلی موجود در جهان در چارچوب «جامعه جاهلی» قرار می‌گیرند.^۳ این جاهلیت براساس تجاوز به فرمانروایی خداوند در زمین و تجاوز به مهم‌ترین ویژگی الوهیت یعنی حاکمیت شکل گرفته است. جاهلیت امروز، حاکمیت را به بشر واگذار می‌کند.^۴ اساساً از نظر سید قطب دین اسلام هدف عالی روشنی دارد که همانا نفی عبودیت بندگان و اعلان ربوبیت و الوهیت خداوند است. وی می‌نویسد:

«اعلام ربوبیت خداوند بر جهانیان به معنای یک شورش همه جانبه بر علیه حاکمیت بشر در تمام چهره‌ها و شکل‌ها و نظام‌ها و سیستم‌های آن و تمرّد جستن کامل از کلیه سیستم‌های موجود بر روی زمین است که بشر به هر صورت ممکن در آن‌ها اعمال حاکمیت بکند یا به عبارتی دیگر، بشر به هر شکل ممکن در آن‌ها الوهیت داشته باشد.»^۵

براساس این معیار، نه تنها جوامع سکولار و سوسیالیستی و بت‌پرست و مسیحی یهودی بلکه جامعه‌هایی که خود را مسلمان می‌پندارند نیز از نظر سیدقطب در چارچوب جامعه جاهلی قرار می‌گیرند. این‌که جوامع اسلامی تحت عنوان جامعه جاهلی طبقه‌بندی می‌شوند به معنای آن نیست که به الوهیت خدا اعتقاد نداشته یا اعمال عبادی را برای غیر خدا انجام می‌دهند بلکه بدان جهت است که در نظام زندگی خود زیر بار عبودیت خدای تعالی نمی‌روند. گرچه آنان به

۱- همان، صفحات ۲۲-۲۶.

۲- همان، صفحات ۳۵-۴۳.

۳- سیدقطب، نشانه‌های راه، ترجمه محمود محمودی، تهران، نشر احسان، ۱۳۷۸، صفحات ۱۱۶، ۱۱۵، ۱۳۹.

۴- همان، صفحه ۷.

۵- همان، صفحه ۷۴.

الوهیت غیر خدا اعتقاد ندارند اما بزرگترین ویژگی الوهیت را رعایت نکرده و آن را به غیر خدا تقدیم می‌کنند و از حاکمیت غیر خدا تبعیت کرده نظام و قوانین و ارزش‌ها و موازین و عادات و تقالید و تقریباً تمام اصول زندگانی خود را از غیر خداوند اخذ می‌کنند.^۱

براساس معیاری که سیدقطب ارائه می‌دهد جامعه، یا جامعه اسلامی است یا جاهلی حالت سوّم و میانه یا وضعیت تلفیقی و ترکیبی که در بخش‌هایی اسلامی و در بخش‌هایی جاهلی باشد وجود ندارد. یا حاکمیت الهی به تمامه پذیرفته می‌شود یا حاکمیت و الوهیت غیر خدا (حکمرانی و قانون‌گذاری بشری) پذیرفته می‌شود که در این صورت جامعه، جاهلی می‌شود. از نظر او جاهلیت، بندگی کردن انسان‌ها برای انسان‌ها است یعنی این که عده‌ای از انسان‌ها برای انسان‌های دیگر احکامی را تشریح کنند و اصول و ارزش‌هایی را حاکم گردانند. از نگاه سیدقطب یا جامعه‌ای حکم خدا و رسولش را اجابت می‌کند که جامعه اسلامی می‌شود و یا به عبودیت غیر خدا و انسان‌های دیگر تن در می‌دهد که تبعیت از هوس‌ها است که جامعه جاهلی می‌شود.^۲

سیدقطب در برخی عبارات از انتساب جاهلیت به جامعه فراتر رفته مردمان و مسلمانان ساکن در جوامع جاهلی را به غیر مسلمان بودن متهم می‌کند وی می‌نویسد:

«پس در حقیقت، مسأله کفر و ایمان و مسأله شرک و توحید و مسأله جاهلیت و اسلام است ... این مردم مادام که یک زندگی جاهلی دارند، - برخلاف ادّعای خودشان - مسلمان نیستند. و چنان‌چه در میان آنان کسی دوست داشته باشد که خویشان یا دیگران را فریب دهد و معتقد بشود که اسلام می‌تواند با این جاهلیت به تفاهم برسد بگذار چنین بیندیشد ... نه این اسلام است و نه آن‌ها مسلمان هستند. دعوت کنونی هم به خاطر این است که این جاهلین را به اسلام بازگرداند و از نو آن‌ها را مسلمان بکند.»^۳

سلفی‌گری هویتی نسبت به همه اشکال نظام اجتماعی و گونه‌های مختلف و متنوع واقع اجتماعی غیر منطبق با حاکمیت الهی، موضع سلبی و تهاجمی دارد. از نگاه آنان این فقط نسل اوّل مسلمین بود که در سایه هجرت و پذیرفتن حاکمیت الهی و تن دادن به برنامه اسلام و عمل به قرآن توانست وضع جاهلی جامعه را دگرگون سازد و جامعه اسلامی را مستقر کند. از نظر سیدقطب، منحصر به فرد بودن نسل اوّل (صحابه) و ایفای چنین نقش مهم تاریخی به سبب آن بود که فقط از یک سرچشمه معرفتی یعنی قرآن استفاده می‌کردند و رسوبات تمدن‌ها و فرهنگ‌های دیگر را با قرآن آمیخته نمی‌کردند و قرآن را برای عمل کردن می‌خواستند نه صرف کسب معلومات.^۴

۳- پروژه نوسلفی‌ها برای تکوین جامعه اسلامی

سلفی هویتی که خود را با تمامی اشکال موجود از واقع اجتماعی در تضاد و ناسازگاری می‌بیند و اندک حضوری از نقش‌آفرینی بشری در سامان حیات جمعی و شکل‌دهی مناسبات اجتماعی و برنامه‌ریزی و مدیریت را غصب حاکمیت

۱- همان، صفحه ۱۲۰.

۲- همان، ص ۲۰۳.

۳- همان، صفحه ۲۱۵. لازم به ذکر است که مقوله تکفیر مسلمین در بیان و بنان سیدقطب برجسته نیست اما متأسفانه برخی گروه‌های افراطی و سلفی جهادی نگاه سیدقطب به جاهلیت نو مانند آن را دست‌مایه

نشانه‌روی تکفیر به سوی مسلمین نیز قرار دارند. بلکه مسلم ستیزی را بر استکبارستیزی و اسرائیل ستیزی مقدم داشتند..

۴- همان، صفحه ۱۴.

الهی و پذیرش عبودیت بشر و همراهی با جاهلیت قلمداد می‌کند چاره کار را در شکل‌گیری یک هسته اولیه اسلامی و جماعتی از انسان‌ها می‌داند که حیات و بینش و ارزش‌ها و عقاید و برنامه‌زندگی آن‌ها همگی از اسلام و بر مبنای حاکمیت الهی بجوشد. این جماعت هجرت کرده از جاهلیت، بایستی بر جاهلیت موجود بشورد و با ویران کردن نظام جاهلی و دگرگون کردن وضعیت موجود که بر مبنای غصب حاکمیت الهی شکل گرفته است، در جهت استقرار جامعه اسلامی حرکت کند. دقیقاً همان الگویی که در صدر اسلام پیاده شد و جماعت اولیه اسلامی بر محور ایمان به رسول الله (ص) به لطف هجرت به مدینه و جهاد با مشرکین توانست امت اسلامی را شکل دهد و مدینه فاضله اسلامی را براساس برنامه اسلامی و قرآنی به وجود آورد.

غیریت‌سازی هویتی بر محور جاهلی خواندن جوامع و نظام‌های سیاسی و اجتماعی موجود و جهاد و مبارزه برای ویرانی این نظام‌ها و تشکیل جامعه اسلامی بر ویرانه این نظام‌های جاهلی، پروژه اصلی جریان نوسلفی است. نکته مهم در این پروژه برجسته و روشن بودن جنب سلبی و ابهام و شعارگونگی جانب ایجابی آن است.

سلفی‌گری هویتی در مرزبندی میان جامعه جاهلی و جامعه اسلامی موفق است و به روشنی و سخت‌گیری هرگونه فراروی از چارچوب حاکمیت الهی و برنامه تقنینی اسلامی را و در آمیختگی میان اعتناء به شریعت با اهتمام به قوانین و برنامه‌ریزی و اعمال مدیریت بشری را، در افتادن به وادی جاهلیت تفسیر می‌کند و خواهان جهاد برای درهم شکستن آن است،^۱ اما در تقریر محتوای جامعه اسلامی و گونه نظامات سیاسی، اقتصادی و تربیتی و آموزشی آن به هیچ وجه موفق نبوده و تصویری مجمل، شعاری و فاقد انسجام درونی ارائه می‌دهد.

همان‌طور که اشاره شد دال مرکزی در غیریت‌سازی هویتی نوسلفی‌گری «حاکمیت الهی» است. از نظر آنان هر شکل از واقع اجتماعی اگر حاکمیت الهی را نادیده بگیرد و برای بشر مجالی برای اعمال حاکمیت بگشاید، سلطنت و حکمرانی الهی را غصب کرده و الوهیت و ربوبیت بشری را جایگزین کرده است. به نظر نگارنده تقریر و تفسیر نوسلفی از «حاکمیت الهی» نادرست و غیر قابل دفاع است افزون بر این که از ناسازگاری درونی نیز رنج می‌برد. سیدقطب میان «حاکمیت الهی» و ربوبیت و ولایت تشریحی خداوند با «سلطنت و حکمرانی الهی» خلط می‌کند. وی سلطنت و حکمرانی را از آن خداوند می‌داند و معنای این سلطنت و حکمرانی را امری متفاوت با حاکم شدن رجال دین یا تشکیل حکومت‌های تئوکراسی می‌داند بلکه سلطنت و حکمرانی خداوند را زمانی محقق می‌داند که شریعت خداوند بر زمین حاکم شود.^۲

روشن است که مقوله فرمان‌روایی و حکمرانی و سلطنت یا تصمیم‌گیری و امر و نهی موردی و اعمال مدیریت و پیاده‌سازی طرح‌ها و تنظیم روابط بین‌المللی و انعقاد معاهدات و قراردادهای سروکار دارد پس حکومت کردن و حکمرانی به ناچار توسط افراد و آحاد صاحب اقتدار سیاسی و نهادهای شکل گرفته در حاکمیت صورت می‌پذیرد. حتی اگر یک نظام سیاسی متعهد تام و تمام به احکام و مقررات شریعت اسلامی باشد این صاحبان قدرت و نهادهای

۱- سلفی‌گری هویتی در سیمای تکفیری و جهادی آن نظیر داعش تقابل با جامعه جاهلی را به صورتی بسیار خشن و توأم با ویرانی و قتل و ناامنی برای آحاد مسلمین و براساس تفاسیر نادرست و افراطی از قرآن

و سنت تئوریزه می‌کنند. نظریه نکایه و اینهاک (صدمه زدن و فرسودن) دستاویز گروه‌های تکفیری برای کشتار و ویرانی و از بین بردن نفوس و زیرساخت‌های اقتصادی و صنعتی جوامع اسلامی قرار گرفت

هم‌چنان که در کتاب «اداره توحش» ابوبکر ناجی این استراتژی ویران‌گر نسل و حرث مسلمین به عنوان یکی از مراحل اساسی در تشکیل جامعه اسلامی برشمرده می‌شود.

۲- سیدقطب، نشانه‌های راه، صفحه ۷۵.

درون حاکمیت است که اعمال مدیریت و تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری و حکمرانی و فرمان راندن را بر عهده دارند و کاملاً غیر فنی و مجازگویی است که سلطنت و فرمان‌روایی و حکمرانی را به شریعت و خداوند نسبت دهیم. پس در چنین فرضی که حکومت نسبت به شریعت اسلامی تعهد دارد و مرجعیت احکام الهی و ربوبیت تشریحی خداوند را می‌پذیرد باز هم این افراد و رجال دین و معتقدان به شریعت‌اند که حکمرانی و اعمال قدرت را بر عهده دارند نه آن‌که خداوند در تمشیت امور و اداره امور کلان جامعه فرمان‌روایی و حکمرانی و سلطنت داشته باشد بلکه در بهترین حالت چنین است که صاحبان قدرت و فرمان‌روایان و نهادهای حاکمیت بر محور و مبنای التزام به شریعت و احکام و ارزش‌ها و اصول اسلامی حکم می‌رانند و جامعه را اداره می‌کنند پس این افراد و آحاد بشری در درون حاکمیت هستند که حکمرانی و اعمال سلطه و تصمیم‌گیری‌های موردی و امر و نهی‌های حسب موقعیت و شرایط را بر عهده دارند و فرض این که حکمرانی و سلطنت و فرمان‌روایی بر عهده خداوند باشد اساساً تصویر نمی‌شود مگر در فرضی که پیامبری در رأس حاکمیت باشد که در تمامی شوون و امور و مظان تصمیم‌گیری و اعمال مدیریت به فرمان الهی و متصل به وحی اعمال حکمرانی کند.

نکته دیگر آن که جریان نوسلفی از به تصویر کشیدن محتوای نظامات اجتماعی منطبق بر برنامه اسلامی و آیات قرآنی طفره می‌رود و به کلی‌گویی اکتفا می‌کند. برای نمونه سیدقطب از یک سو معتقد است که برنامه اسلام که اساس جامعه اسلامی است رویاروی شدن با کلیه واقع‌های بشری را در امروز و فردا و تا آخرالزمان را به بحث می‌گذارد^۱ و این طور نیست که اسلام با هر نوع واقع اجتماعی که مواجه شود در صدد تأیید آن برآید و برای آن سند و حکم شرعی دست و پا کند بلکه اسلام در برخورد با واقع اجتماعی آن را می‌سنجد و اگر با موازین نساخت آن را ملغی می‌کند و خودش واقع دیگری را به وجود می‌آورد.^۲ اما وقتی در مقابل این پرسش کاملاً معقول و منطقی مواجه می‌شود که «تفصیل و محتوای این نظام شما که مردم را به آن دعوت می‌کنید چیست و برای پیاده کردن آن چه تزاها و پژوهش‌ها و فقه متقنی را آماده کرده‌اید؟»

از پاسخ طفره می‌رود و این‌ها را سخنانی مسخره و ناسنجیده می‌داند که لازم است نادیده گرفته شود و نوعی فشار از ناحیه جاهلیت تفسیر می‌کند برای ابقاء عبودیت بشر برای بشر. از نظر وی طبیعت برنامه اسلام آن است که تئوری از خلال حرکت تبلور پیدا کند و چارچوب نظام در اثنای ممارست مشخص شود و تشریحات، هنگام رویاروی شدن حیات اسلامی در میدان واقع، با مشکلات حقیقی آن، وضع گردند.^۳

این نکته نیز گفتنی است که از نظر سیدقطب حاکمیت الهی، در شریعت خداوند تبلور می‌شود و جامعه اسلامی جامعه‌ای است که شریعت در آن حاکم باشد اما وی تفسیر موسعی از شریعت عرضه می‌دارد و آن را به صرف احکام قانونی منحصر ندانسته بلکه بینش‌ها، برنامه‌ها، ارزش‌ها و موازین و عادات و تقالید موجود را، همگی از مصادیق شریعت و تشریح بر می‌شمارد و چنین می‌نویسد:

۱- همان، صفحه ۱۲۲.

۲- همان، صفحه ۱۲۵.

۳- همان، صفحه ۵۲.

«شریعت خداوند به معنای همه آن چیزهایی است که خداوند برای سازمان‌دهی حیات بشری تشریح فرموده است و این تعریف، اصول اعتقاد، اصول حکومت و اصول اخلاق و اصول سلوک و رفتار و اصول معرفت را تماماً در بر می‌گیرد.»^۱ اگر اسلام با تشریح خود به این معنای موسع، برنامه همه ابعاد زندگی و سلوک آدمی و موازین و عادات و تقالید و معرفت را بیان کرده است پس با دینامیک طبیعی جوامع و رشد تجارب و دانش بشری و تغییرات اجتماعی و تمدنی برآمده از این رشد و تجربه‌اندوزی چه باید کرد.

۴- آرمان جامعه نبوی

برخی منتقدان جریان سلفی‌گری معاصر تمایل دارند که نوسلفی‌گری را به جمود و تصلب محض نسبت به مدینه فاضله عصر نبوی منتسب کنند گویی از نظر آنان تمامی گونه‌های مختلف واقع اجتماعی باید به تمامه به صورت وضعیت مناسبات اجتماعی جامعه اسلامی آن عصر، تبدل حاصل کند تا مطلوب و اسلامی شود. بنا به این تفسیر، دعوت سلفی، دعوت به بازگشت به آن عصر طلایی و اسلام بکر و دست نخورده است، تطبیق آن گذشته بر زمان حال و منقاد و مطیع کردن واقع اجتماعی حاضر نسبت به محتوای مناسبات آن جامعه آرمانی. بنابراین تقریر، گذشته اسلامی موجود در عصر سلف صالح محور وجود است که نه تنها پرسش‌ها و دغدغه‌های مسلمان امروز را املاء می‌کند و جهت می‌دهد بلکه منهج و روش و کیفیت استنباط پاسخ به آن پرسش‌ها را نیز چارچوب و سامان می‌دهد. و بدین وسیله با محوریت بخشیدن به گذشته طلایی و معیار قرار دادن آن واقع اجتماعی حرکت عقل و قدرت او در درک واقع اجتماعی متغیر و اقتضائات آن از کار می‌افتد و باب حرکت اجتهادی مسدود می‌شود.^۲

تصور فوق نسبت به سلفیه جهادی و تکفیری تا حدود زیادی درست است و در آثار کسانی نظیر شکری احمد مصطفی (۱۹۴۲ - ۱۹۷۸) بنیان‌گذار، گروه «التکفیر و الهجرة» صالح سریه (۱۹۳۶ - ۱۹۷۶ رهبر حزب التحریر) و نیز گروه‌هایی نظیر داعش، زمینه‌های آن وجود دارد اما تصویر فوق نسبت به برخی نوسلفی‌ها نظیر سیدقطب به طور کامل تطبیق نمی‌کند زیرا در کلیت اندیشه وی عناصری وجود دارد که با قالب‌بندی ساده فوق ناسازگار می‌آید.

از نظر سیدقطب جامعه متمدن همان جامعه اسلامی است و جامعه اسلامی و تمدن انسانی، زمانی محقق می‌شود که شریعت الهی (به معنای وسیع شریعت که ذکر شد) سیادت و حاکمیت داشته باشد نکته مهم آن است که سیدقطب قالب و صورت‌بندی این تمدن انسانی اسلامی را فیکس و ثابت نمی‌داند. از نگاه او این تمدن می‌تواند در هر مکان و در همه محیط‌ها براساس شریعت و اصول ارزش‌های آن به وجود آید. اشکال مادی این تمدن محدود نیست زیرا این تمدن در هر محیطی توان‌مندی‌های بالفعل موجود در آن را به کار می‌گیرد و به رشد و توسعه آن‌ها می‌پردازد. جامعه اسلامی از نظر شکل و حجم و نوع زندگی حاکم بر آن یک صورت تاریخی ثابت نیست اما موجودیت و تمدن آن برپایه ارزش‌های تاریخی ثابتی استوار است.^۳

این نکته اخیر نشان می‌دهد که سیدقطب را نمی‌توان مدافع انقیاد و خضوع و قالب‌بندی همه اشکال واقع اجتماعی وفق صورت‌بندی و کالبد مناسبات اجتماعی عصر نبوی و مدینه فاضله اسلامی در گذشته دانست. آنچه عصر سلف صالح

۱- همان، صفحات ۱۴۲ و ۱۶۲.

۲- تیزینی طیب، النص القرآنی امام إشکالیة البینة و القراءه، دمشق، دار البنا، ۱۹۹۷، صفحه ۱۴.

۳- سیدقطب، نشانه‌های راه، صفحات ۱۴۲، ۱۵۷، ۱۵۸.

را از نظر او مدینه فاضله و الگو قرار می‌دهد حاکمیت الهی و سروری شریعت یعنی اصول اعتقاد، اصول حکومت، اصول اخلاق و اصول سلوک و رفتار و اصول معرفت تبیین شده توسط خداوند است نه قالب و اشکال مادی خاص آن جامعه اسلامی عصر سلف. از نگاه او جامعه اسلامی هر جا محقق شود شالوده ثابتی دارد که همان شریعت و برنامه الهی جامع است اما اشکال و قالب مادی این جوامع اسلامی می‌تواند متکثر باشد و از درجه پیشرفت صنعتی و اقتصادی و علمی جامعه تأثیر بپذیرد.

باید ببینیم که این سنتز و ترکیب میان محوریت شریعت به معنایی که سیدقطب در نظر دارد و میدان دادن به پیشرفت علمی و صنعتی و اقتصادی چقدر قرین توفیق است. گفته آمد که وی تعریف موسعی از شریعت ارائه می‌دهد که براساس آن در تمامی عرصه‌های مربوط به اعتقاد و اصول حکومت و اخلاق و سلوک و رفتار و حتی معرفت باید از خداوند برنامه اخذ شود وی تصریح می‌کند که حتی علم و معرفت و فعالیت‌های فکری و هنری نیز جزء تشریح الهی است و بایستی از خداوند برنامه اخذ شود و این فعالیت‌ها به بینش اسلامی و مصدر الهی ارجاع داده شود.^۱ در میان فعالیت‌های فکری و اصول معرفت، سیدقطب فقط علوم محض مثل شیمی و فیزیک و زیست‌شناسی و پزشکی و صنعت و زراعت و شیوه‌های مدیریت از جهت فنی و اداری محض را استثناء می‌کند و اخذ آن‌ها از غیر مسلمان - عدم ارجاع به بینش اسلامی و مصدر الهی - را می‌پذیرد و در سایر موارد مثل اصول نظام سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و ارزش‌ها و اخلاق و سلوک و رفتار فقط باید از مصدر الهی برنامه گرفت. او تأکید می‌کند که در ماوراء علوم محض و کاربردهای عملی این علوم، تنها دو نوع فرهنگ و دانش وجود دارد، اسلامی و جاهلی و برای داشتن جامعه اسلامی بایستی به فرهنگ و دانش اسلامی متکی بود.^۲

در این تحلیل و تقریر از تمدن و جامعه اسلامی و نقش و کارکرد شریعت و علوم بشری در شکل‌دهی آن چند ابهام و پرسش جدی وجود دارد. نخست آن که اگر عقل و تجربه و دانش بشری در موارد استثناء شده حجت و معتبر و قابل اعتناء است چرا این عقل و تجربه در دیگر موارد معزول و برکنار و غیر قابل اعتناء شمرده می‌شود. این تفکیک و جداسازی فاقد مبنا است. اگر عقل و دانش تجربی منبع معرفتی است همه‌جا نقش معرفت‌بخش خود را خواهد داشت و استثناء پذیر نیست نهایت امر آن است که اگر آورده معرفتی عقل و تجربه و تلاش فکری بشری در حد حدس و گمانه‌زنی بود و طمأنینه عقلانی به دنبال نیاورد و یا در تعارض با آورده قوی‌تری و اطمینان‌بخش‌تری از منبع معرفتی دیگر نظیر وحی قرار گرفت و مقهور معرفت اقوی شد، کنار زده می‌شود پس ما نمی‌توانیم یک منبع معرفتی را صرفاً به دلخواه خود و حسب موضوعات و قلمرو مباحث از معرفت بخشی و اعتبار بیندازیم.

نکته دیگر آن که سیدقطب موارد استثناء شده و کاربری‌های این گونه علوم را از اموری می‌داند که اخلاق و آداب و تقالید و عادات و ارزش‌ها و معیارهایی که بر جامعه مسلمان حکم می‌رانند و نمای این جامعه را می‌سازند هیچ ارتباطی ندارد هیچ خطری در ایجاد انحراف و گسیل داشتن جامعه به سوی جاهلیت در پی نخواهد داشت.^۳ در این اظهار نظر

۱- همان، صفحه ۱۶۳.

۲- همان، صفحات ۱۶۴-۱۶۸.

۳- همان، صفحه ۱۶۵.

گویای آن است که جناب سیدقطب از جانب فرهنگی تکنولوژی و کاربردهای شاخه‌های مختلف دانشی غافل است. به خوبی روشن است که سبک زندگی بشر و رفتار و آداب و گونه زیست آدمیان تا چه اندازه از انحاء فن‌آوری‌های ارتباطی و غیر ارتباطی تأثیر پذیرفته است از این رو نمی‌توان صنعت و زراعت و مدیریت و کاربری‌های دانش‌های محض را نسبت به اخلاق و رفتار و عادات و تقالید جامعه خنثا و بی‌طرف دانست.

نکته آخر آن که مراجعه به نصوص دینی و أخذ برنامه از مصدر الهی تابع میزان و نحوه ورود منابع نقلی دین در موضوعات و امور است. نصوص قرآنی و احادیث معتبر و صحیح به میزانی که در شؤن مختلف حیات بشری راهنمایی کرده و هدایت‌های اخباری و توصیفی و هنجاری و توصیه‌ای در اختیار نهاده‌اند مرجعیت علمی و معرفتی دارند و بر مسلمان و جامعه اسلامی فرض است که از آن‌ها بهره‌مند شود و امور و برنامه زندگی خود را از آن مصادر أخذ کند. اما این که قلمرو مراجعه به دانش بشری و منابع و مصادر دینی را مرزبندی کنیم و همه امور حتی فعالیت‌های عملی و فکری و هنری را یکسره قلمرو مصادر و منابع نقلی دین قرار دهیم و اموری را به طور استثنایی یکسره و یا موقتاً حیطه مراجعه به علوم محض یا دانش افراد غیر مسلمان اعلام کنیم مبتنی بر یک پیش فرض نادرست است. این پیش فرض آن است که در غیر موارد استثناء شده، متون و منابع نقلی دین به تنهایی عهده‌دار تبیین تمامی مایحتاج معرفتی انسان در همه شؤن حیات هستند. بی‌آن که به عقل و دانش و تجربه‌اندوزی عقلایی بشر نیازی باشد. چنین پیش فرضی قابل اثبات نیست و با واقعیت و درون‌مایه منابع نقلی دین وفق پیدا نمی‌کند.

نتیجه‌گیری

از آن چه گذشت روشن شد که سلفی‌گیری هویتی تنها گونه خاصی از واقع اجتماعی را اسلامی دانسته و دیگر اشکال واقع اجتماعی را یکسره جاهلی و غیر اسلامی اعلام می‌کند. شالوده و اساس جامعه اسلامی، محوریت بخشیدن به حاکمیت الهی و شریعت قرآنی و اسلامی است. نوسلفی‌گری رویکرد اصلاح‌گرایانه به واقع‌های اجتماعی و تلاش در جهت منطبق کردن بخش‌هایی از آن با آموزه‌های اسلامی از طریق اجتهادها و استنباط‌های نو را نمی‌پذیرد و خواهان تغییر بنیادین این جوامع و ساختن جامعه اسلامی بر ویرانه‌های جامعه جاهلی است. زیرا در تقابل هویتی میان جامعه اسلامی و جامعه جاهلی، فرض سوّمی که تلفیق میان جهات اسلامی و جهات جاهلی باشد به رسمیت نمی‌شناسد. نوسلفی‌ها تصاد و تقابل میان واقع‌های اجتماعی موجود با طبیعت و هویت جامعه اسلامی را بسیار، برجسته می‌کنند و به سمت جهاد برای ویران‌سازی جامعه جاهلی موجود ترغیب می‌کنند اما درباره درون‌مایه نظامات جامعه اسلامی و نقشه راه برون رفت از وضع موجود و پی‌ریزی مرحله به مرحله جامعه اسلامی جز شعار و اشاره به کلیات نظیر حاکمیت الهی و محوریت شریعت، محتوای معرفتی منظم و منقح شده، ارائه نمی‌دهند.